الف) اشکال علمی و فرضی او به تواتر و پاسخ خود او

صفحه پنجم بودیم. فرمودند:

> و قال الإمام الرازی: اتفق الأکثر علی أنّ القراءات منقولة بالتواتر، و فیه إشکال، لأنّها إن کانت منقولة بالتواتر و أنّ اللّه خیّر المکلّفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً علی خلاف الحکم الثابت بالتواتر، فوجب أن یکون الذاهبون إلی ترجیح البعض علی البعض مستوجبین للفسق إن لم یلزمهم الکفر، کما تری أنّ کلّ واحد من هؤلاء القرّاء یختصّ بنوع معیّن من القراءة و یحمل الناس علیه و یمنعهم عن غیره، و إن قلنا بعدم التواتر خرج القرآن عن کونه مفیداً للجزم و القطع و ذلک باطل قطعاً، انتهی[1]

«و قال الإمام الرازی: اتفق الأکثر علی أنّ القراءات منقولة بالتواتر، و فیه إشکال، لأنّها إن کانت منقولة بالتواتر و أنّ اللّه خیّر المکلّفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً علی خلاف الحکم الثابت بالتواتر»؛ «واقعاً» خبر «کان» است ای قید است و خبر آن «علی» است؟ هر دو احتمال در عبارت هست. یک لازمی هم دارد که عرض می‌کنم.

«فوجب أن یکون الذاهبون إلی ترجیح البعض علی البعض مستوجبین للفسق إن لم یلزمهم الکفر، کما تری»؛ تعبیری «لکنان نری» است.**«أنّ کلّ واحد من هؤلاء القرّاء یختصّ بنوع معیّن من القراءة و یحمل الناس علیه و یمنعهم عن غیره»**؛ این برای این طرف است.**«و إن قلنا بعدم التواتر خرج القرآن عن کونه مفیداً للجزم و القطع و ذلک باطل قطعاً»**؛ ای اجماع.

جلسه قبل عرض کردم که در دنباله عبارت خود ایشان جواب می‌دهد. آقا هم نکته خوبی را تذکر دادند. ایشان نگفتند بعضی از قرائات سبع متواتر است. بلکه گفتند بعضی از قرائات مشهوره متواتر است. اصل اشکال ایشان هم در قرائات مشهوره بود. این نکته خوبی بود که تذکر دادند. یعنی منافاتی ندارد فخر رازی به تواتر قرائات سبع قائل باشد. نکته خوبی بود.

حالا برای اینکه بیشتر به این اشکال ورود کنیم و ذهنمان به آن مانوس شود، ببینیم مرحوم صاحب مفتاح الکرامه چه می‌فرمایند.

> قلت: قد یستأنس لذلک بما نراه من الانحیاز من نسبة بعضهم بعضاً إلی الغلط مع أنّهم الواسطة فی النقل عن العرب و مذاهبهم فی النحو کاشفة عن

> کلام العرب فی تلک المسائل و الإشکال الذی ذکره جار فی ذلک أیضاً فتأمّل، و سیأتیک التحقیق[2]

«قلت: قد یستأنس لذلک بما نراه من النحویین من نسبة بعضهم بعضاً إلی الغلط»؛ جلوتر عرض کردم مرحوم آسید جواد به‌خاطر خبرویت بالایشان، بحث را به‌صورت بسیار لطیف از زمختی‌ای که بعد از قرن یازدهم بر فضا حاکم شده بود، تلطیف می‌کنند. الآن یکی اشکال فخر رازی است. ایشان می‌گویند چه اشکالی می‌کنید؟! خب من همین اشکال را به نحوی‌ون دارم. این برای در فخر رازی است. «قد یستأنس»، حالت در بر حرف او را پیدا می‌کند. بعد هم «فتامل» دارند. ببینیم در هست ای نیست؟ ای همینی که من فهمیدم درست است ای نه.

«**قلت و قد یستأنس لذلک**»؛ برای شبیه‌سازی و تنظیر به اشکال فخر رازی، «**بما نراه من النحویین من نسبة بعضهم بعضاً الی الغلط**»؛ چطور این قاری می‌گوید حرف او را قبول ندارم، خب نحویی هم همینطور است. کوفیین می‌گویند بصریین غلط می‌گویند و بصریین می‌گویند که کوفیین غلط می‌گویند. اینها می‌گویند زبان عربی این است و آنها می‌گویند زبان عربی این است. او می‌گوید این غلط است و دیگری می‌گوید این درست است.

«**مع أنّهم الواسطة فی النقل عن العرب**»؛ مثل قراء که واسطه نقل از شارع مقدس هستند، آنها هم ناقل از عرب هستند. شما لسان عربی را به جای شارع بگذاری، نحات می‌شوند واسطه نقل از آنها و اختلاف می‌کنند.

«**و مذاهبهم فی النحو کاشفة عن کلام العرب فی تلک المسائل**»؛ کلام عرب هم که دو تا نیست. یکی است.«**و الإشکال الذی ذکره جار فی ذلک أیضاً فتأمّل، و سیأتیک التحقیق**»؛ چرا جاری است؟ این ناقلینی که یکدیگر را تخطئه می‌کنند، اگر تخطئه آنها صحیح نیست -کما اینکه در فرض اول است- اگر برای قراء ترجیح صحیح نبود و کافر بودند؛ یلزمه الفسق؛ فاسق بودن که چرا چیزی را که خدا قرار داده را در می‌کنید؟! خب اگر نحویین هم وقتی یکدیگر را تخطئه می‌کنند، اگر تخطئه درستی نیست، سقطوا عن الخبرویه. دیگر حرفشان میزان نیست. دیگر نحوی نیستند و دیگر در کلام عرب امین نیستند. اگر هم تخطئه آنها درست است، پس کلام عرب کلام متناقضی است. هم صحیح است و هم غلط است. اینکه در یک کلام نمی‌شود! ایشان دارند حرف او را در می‌کنند که در اینجا هم باید حرف بزنی. اگر اینجا می‌توانی جواب بدهی در آن جا هم جواب بده. حال به «فتامل» ایشان می‌رسیم.

برای اینکه کلام ایشان تطبیق و جا گذاری شود، دوباره عبارت فخر رازی را ملاحظه بفرمایید. برای یادآوری خوب است که عرض کنم؛ این «قال الامام الرازی» که الآن مشغول هستیم، امر چهارمی است که صاحب مفتاح الکرامه به‌عنوان هشت مطلب وامری که قبال آن اجماع و ظاهر علماء است، مطرح کرده‌اند. یعنی صدر کلامشان این بود: «فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها»؛ تمام قرائات سبعه،«متواترة إلیه صلی‌الله علیه وآله وسلم»؛ حضرت هفت قرائت را فرمودند. «فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم»؛ اجماعاتی که گفتند در آنها تواتر هست. این را فرمودند و بعد مخالفینی آن را بیان کردند و هشت امر را ذکر کردند. کلام شیخ در تبیان، کلام طبرسی در مجمع، زرکشی در برهان و اینجا هم کلام فخر رازی در مفاتیح الغیب است. بعد هم زمخشری است و بعد در دهم سراغ روایتی می‌روند که اصلی‌ترین بحث است.

خب الآن فخر رازی در مقابله با اینکه همه متواتر باشند تا پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه اشکالی کرد؟ گفت اگر متواتر هستند؛ یعنی همه را از حضرت گرفتند. پس چرا با هم دعوا می‌کنند و چرا ترجیح می‌دهند؟ چرا او می‌گوید که قرائت او را نخوان؟ دراین‌صورت فاسق می‌شوند و

دارد قول خدا را انکار می‌کند. دارد قرآن را انکار می‌کند. هفت حرف بر حضرت نازل شده که متواتر هست، اما او می‌گوید مباد دور آن بروید، بلکه هر چه که من می‌گویم درست است. لذا او فاسق می‌شود، اگر متواتر است. چون ایشان اشکال در تواتر می‌کند. «إن کانت منقولة بالتواتر و أن اللّٰه خیّر المکلّفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً علی خلاف الحکم الثابت بالتواتر»؛ در این بیان «واقعاً» را خبر نگرفتیم، یعنی اگر حکم ثابت به تواتر این باشد که همه اینها کلام خدا است، ما چه کاره هستیم که بین هفت کلامی که ملک وحی آورده بگوییم که این بهتر است؟! این اولین نقص خودش است. اگر بالتواتر ثابت باشد، «إن کانت منقولة بالتواتر و أنّ اللّٰه خیّر المکلّفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً»؛ یعنی بگوییم که واقعاً این بهتر از این است، «کان علی خلاف الحکم الثابت». اگر خبر کان باشد معنایش روشنتر است. «کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً علی خلاف...»؛ به نظرم احتمال اول بهتر است. چون اگر قرار باشد که «واقعاً» خبر باشد، دیگر نیازی به آن نیست. در عبارت سلیس عربی که «واقعاً» نیاز نیست. آن را بیندازید. «کان ترجیح بعضها علی بعض علی خلاف الحکم الثابت»؛ یعنی بهآن نیاز نیست. لذا احتمال دارد که می‌خواهند بگویند «ترجیح واقع».

در عبارت فخر رازی مطالب خوبی هست. یکی می‌گوید اشکال این است که اگر آن هایی که ترجیح می‌دهند بخواهند ترجیح واقعی بدهند؛ یعنی بگویند یکی بر دیگری ترجیح دارد، این مشکل است. اما اگر بخواهند در اصطلاح خود قراء ترجیح بدهند–به‌معنای مختار- مختار به‌معنای ترجیح واقعی نیست. به‌معنای فتوا نیست که بگویند حکم الله این است و لاغیر. ترجیح یعنی اختیار القرائه. این باشد که اصلاً اشکالی نیست. آن یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد به‌خاطر اخفیت بر لسان. عثمانی ها ترک بودند. می‌گوید چون بر زبان آن‌ها فلان قرائت سخت است، ما قرائت حفص را می‌آوریم. آن را ترجیح می‌دهد. ای مثلاً این قرائت با معنای قاعده ادبی رجحان دارد. قرائت دیگر را در نمی‌کند. می‌گوید این قرائت با قول کوفیین جفت و جور است. اما با قول بصریین جفت و جور نیست. این ترجیح واقعی نشد، بلکه ترجیح در فضای قرائات است و در دیگر قرائات نیست.

پس اگر فخر رازی «واقعاً» را به این صورت گفته اصلاً خودش به یک جواب اشاره کرده است. یعنی اگر ترجیح واقعی باشد این فضا را دارد. نه ترجیح اختیاری که به‌معنای مختار نزد قراء است. نه مختار نزد فقها و فتوای آن‌ها.[3]

پس گفت اگر واقعاً به این صورت باشد لازمه آن‌ها کفر است. برای نحوی ها هم همین است. اگر بین کوفیین و بصریین می‌خواهد بگوید که واقعاً حرف آن‌ها غلط است –غلط الی النهایه، نه خلاف فصاحت باشد- اگر می‌خواهد آن را بگوید خب معلوم می‌شود معظمی از نحات –مثلاً بصریین- در مرآتیت و واقع نمائی زبان عربی در اشتباه هستند. چه خبرهای است که چیزی که واقعاً غلط است را می‌گوید. این برای بخش استیناسی است که ایشان فرمودند.

---

[1] مفتاح‌الکرامة‌فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۱۶

[2]همان

[3]شاگرد: چه بسا منشأ آن همان خفاء واقع باشد. اگر واقع مخفی نباشد چرا آن‌ها با هم اختلاف می‌کنند؟

شاگرد۲: ظاهراً ایشان مسأله اختیاری را نمی‌دانند.

استاد: بله، هم مسأله اختیار و مختار، و هم این مسأله که آیا اختلاف القرائه از اجتهاد آن‌ها است یا نه؟ حال به فرمایش شما می‌رسیم. چند نکته مهم راجع به آن داریم. من عبارت را سر برسانم.

بازبینی #2
ایجاد شده 24 آوریل 2024 13:48:00 توسط ... .
به روزرسانی شده 1 ژوئن 2024 13:02:58 توسط ... .